

از اشکهای دیده‌ی من نخل او به بار
از من کنار رفته و با غیر هم کنار
از من قرار برده و با غیر هم قرار
من دردمند عشق و دگر را کند علاج
من پایبند زلف و دگر را کشد کنار ...

تنها در همین ابیات، صنایع لفظی فراوانی چون موازنه،
ترصیع و مراعات نظیر را می‌توان مشاهده کرد. این شاعر متعلق
به حلقه‌ای است که به فراوانی در ماوراءالنهر آن روزگار یافت
می‌شده‌اند. اگرچه آوازه‌ی این شاعران، هرگز از ماوراءالنهر فراتر
نمی‌رفت، اما به همت همین بزرگواران، چراغ شعر و ادب
پارسی در آن سرزمین روشن نگاه داشته شده بود. و بهترین
نمایندگان ادبی سرزمین فرارود، در چند قرن گذشته، همان
دو شاعر نامی «سیدای نسفی» و «شوکت بخارایی» بودند؛
دو ستاره‌ی درخشان عصر یازدهم هجری که در یک روزگار ظهور
کردند و دیگر تکرار نشدند و عینی و پیرو و تورسون زاده و
دیگران در مقایسه با آن دو دریا-که به راستی سیر دریا و آمودریا را
می‌مانستند- رودهایی کوچک بیش نبودند. دو غزل از این
دو شاعر را شاهد این مدعا کرده‌ام؛ نخست غزلی از شوکت
بخارایی را بخوانید:

بوی ثبات نیست بهار امید را
باشد شفق ز رنگ حنا، صبح عید را
گوشم لب خموش و لبم گوش کر شده ست

نسل اول شاعران یکصدسال گذشته تاجیک به شاعرانی
چون صدرالدین عینی، پیرو سلیمانی و محمدجان رحیمی تعلق
دارد. اینها آخرین بازماندگان نسلی بودند که آشنایی بسیاری
با ادبیات ایران و تاحدودی عرب داشتند، وزن عروضی را خوب
می‌شناختند، در مکتب‌ها و مدارس علمیه درس خوانده بودند،
سبک ادبی شان بیشتر در قصیده سبک خراسانی و در غزل و مرثیه
سبک عراقی بود، و در آن رگه‌هایی از سبک هندی جاخوش
کرده بود. در جلسات هفتگی شان، بیدل خوانی، حافظ خوانی
و مثنوی خوانی رواج داشت. به عنوان مثال و شاخص شاعران
این نسل، «پیرو سلیمانی» را انتخاب کرده‌ام. ابیاتی از یک غزل
او را ببینید:

شوخم به قصد قتل اسیران عتاب کرد
قربان او شوم که مرا انتخاب کرد
خاکسترم به باد زد و کور شد رقیب
پاینده باد یار، عجب انقلاب کرد ...
او در سرودن قصیده به سبک شاعران قصیده سرای قدیم نیز
تبحری خاص داشت. زبان فخیم او را در همین ابیات ببینید:

... شیرین به حسرتش شده فرهاد کوهکن
لیلی به فرقتش شده مجنون بی قرار
شام فراق با خم گیسوش هم حساب
زخم جگر به ناوک مژگانش هم شمار
از روزگار تیره‌ی من زلف او سیاه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

● علی رضا قزوه

نسل‌ها و جریان‌های

شعری

در شعر معاصر تاجیکستان

از بس که بسته ام لب گفت و شنید را
هر کس مرا به خون دل آلوده دید، گفت
باشد کفن ز اطللس سرخ این شهید را
بی تاب شو ز ناله، گشایش بین که هست
دندان از تپیدن دل این کلید را
مستی و زهد و بی ثمری همه همند
پیوند تاك ساخته ام نخل بید را
شوکت! به صبح، جلوه آمی نما که هست
دیگر نمود سرمه چشم سفید را
برای انتخاب این غزل، زحمت زیادی به خود نداده ام و
آن را از میان انبوه غزلهای زیبای این شاعر انتخاب کرده ام.
به عنوان نمونه، غزلی از سیدای نسفی را نیز مرور کنید:

باید و نیک جهان از بس که همدوشیم ما
سرمه را چشمیم و حرف سخت را گوشیم ما
عقده ای در هر خم زلفی که باشد، شانه ایم
کاکلی هر جا پریشان می شود، دوشیم ما
قامت ما خم شد و فکر کنار از سر نرفت
چون گمان حلقه، تنگ از دست آغوشیم ما
زلف او را بنده ایم و کاکل او را اسیر
سنبل او را غلام حلقه در گوشیم ما
بس که امروز امتیاز از اهل عالم برده اند
زهر اگر در جام ما ریزند، می نوشیم ما

معنی در هر که می بینیم، خدمت می کنیم

خانه زاد اهل فهم و بنده هوشیم ما

این ظریف بینی ها و خیال پردازیهای مینیاتوری را دیگر
در قرنهای بعد شاهد نیستیم. در روزگار عینی و
همراهانش - شاعران محفل ادبی خانه احمد مخدوم دانش -
سودا، شاهین، حیرت، و بعدها پیرو سلیمانی و محمدجان
رحیمی و ... - هرگز شاعر بزرگی ظهور نکرد؛ اگر در صدسال
اخیر، جدا از نیما یوشیج، ایران یک «سهراب سپهری»
به جهانیان معرفی کرد (که شعرش در هر جا که ترجمه شد
با توفیق چشمگیر روبه رو بود)، و اگر در پاکستان یک «محمد
اقبال» پارسی گو ظهور کرد، در شعر تاجیک، هنوز کسی ظهور
نکرده است که از هفت خوان نقد روزگار به سلامت بگذرد،
هنوز همان سیدا و شوکت بخارایی، رفیع ترین قله های ادبی
تاجیکان در چند قرن گذشته اند! با عنایت به این سخن، اگر
حادثه جدی در شعر تاجیکان به وقوع پیوندد، بی گمان شاعرش
متعلق به نسل سوم و چهارم و پنجم و یا نسلهای بعد خواهد
بود.

نسل دوم شعر تاجیک، متعلق به شاعرانی است که همزمان
با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ م روسیه به دنیا آمدند و یا دوران طفولیت
خود را می گذرانند؛ شاعرانی چون باقی رحیم زاده، عبدالسلام
دهاتی، میرزا تورسون زاده، میرسعید میرشکر و حبیب یوسفی
از شاعران شاخص این نسل اند که آخرین آنها، میرشکر، همین



چند سال پیش به دیار باقی شتافت. در یک کلام، اینها نیز گلی به سر ادبیات تاجیکستان نزدند و حادثه ای نبودند؛ تنها کار مثبت این جماعت، همان روشن نگاه داشتن چراغ ادبیات و شعر پارسی بود، اما اینها همان قدر که نگاهبان شعر پارسی بودند، نگاهبان چراغ «لتینی» هم بودند، و تا حد زیادی با شعرهای خلقی و سوسیالیستی خود، پل پیوند ادبیات تاجیک و شوروی شدند؛ پلی که روزگاری از روی آن تانک و زره پوش و کامیونهای نظامی و سربازان را عبور می داد، و امروز حتی یک نفر نمی تواند جز با ترس و لرز از روی آن بگذرد! پلی که پر است از شکاف و پوکیدگی! اختلاف عمده شاعران این نسل، با نسل پیش از خود، این است که در شعر اینها اشکالهای وزن و قافیه مشهود است؛ مثلاً حبیب یوسفی و حتی تورسون زاده (که سالها به عنوان تنها نماینده شعر تاجیکستان در محافل ادبی جهان حضور داشت) در آثارشان با اشکالهای وزنی و گاه معنایی مواجه اند.

اما همه شاعران این نسل در کارشان به یک اندازه اشکال وزنی ندارند. به عنوان مثال در میان دهها شعری که از این جماعت خواندم، آثار میرشکر و دهاتی و تاحدودی باقی رحیم زاده از جهت سلامت وزنی و فخامت زبانی قابل اعتنا بود. در مورد تورسون زاده نیز باید بگویم که وی شاعر بدی نیست و بسیاری اوقات در رعایت اسلوب کلام و وزن و قافیه نیز تواناست، اما او متعلق به گروهی از شاعرانی است که خودش و شهرتش فرسنگها از آثارش جلوتر ایستاده است! شاید در نسلهای بعدی در مورد شاعری مثل «گل رخسار» نیز همین حکم جاری باشد.

در میان نسل سوم (شاعران متولد اوایل دهه بیست تا اواسط دهه سی) این نامها بیشتر جلوه می کنند: امین جان شکوهی، غفار میرزا، عبدالجبار قهاری، آشور صفر، قطبی کرام، مؤمن قناعت، عبید رجب، سلیم شاه حلیم شاه و مستان شیرعلی. در این نسل، در کنار قصیده های شکوهمند و خراسانی سلیم شاه حلیم شاه - که در نوع خود ممتاز است - شاعران نوگرایی چون مؤمن قناعت (۱۹۳۲م) و مستان شیرعلی (۱۹۳۵ - ۱۹۸۷م) وجود دارند که این نسل را به عنوان یکی از نسل های پرتکاپو در شعر تاجیک معرفی کرده اند. در مورد مستان شیرعلی، باید بگویم که تاجیکها از کنار نام این شاعر به شدت نوگرا، به آسانی گذشته اند! نوآوری ها و توانایی های این شاعر، استحقاق این را دارد که دوباره آثارش را مورد دقت و تحقیق قرار دهند. اگر چه این شاعر نیز با همه نوآوری هایش، متعلق به گروه عمده شاعرانی است که گاه در شعرشان وزن عروضی را رعایت نکرده اند، اما این هم از عظمت کار او نمی کاهد. من این شاعر را نخستین بار با دوبیتی های زیبایش شناختم، مخصوصاً با این دوبیتی به یادماندنی، که حرف دل ما نیز هست:

دلَم سرمایه درد و الم شد

که چندی بی قلم صاحب قلم شد

که را گویم؟ کدامین در بگویم؟
صف شاعر فرود و شعر کم شد!

در میان نسل چهارم شعر تاجیک، شاعرانی چون بازار صابر، عبدالله قادری (ممتاز)، شاه مظفر یادگاری، لایق شیرعلی، حق نظر غایب، سعید علی مأمور، حبیب الله فیض الله، گل نظر، دارا نجات، علی محمد مرادی و عسکر حکیم نامهای شناخته شده ای هستند. اگر چه شاعرانی چون شیرین بنیاد، سلطان شاهزاده، جمال الدین کریم زاده و امام بیک شاهزاده نیز قابل اعتنایند. این نسل نسبت به نسل های قبل از خود نسل حرکت و تکاپوست؛ نسل نوگرا و نواندیش و نسل صاحب تجربه ها و صاحب سبک هاست. و در این میان برخی چون عبدالله قادری و جمال الدین کریم زاده عنایت خاصی به قالبهای کهن، بخصوص غزل دارند و برخی چون علی محمد مرادی بیشتر با شعرهای نوشان شناخته شده اند. بقیه نیز در قالبهای مختلف، طبع آزمایی کرده اند. در میان این نسل، نام بازار صابر و لایق شیرعلی برجسته تر و درخشان تر از بقیه است. بازار صابر، به خاطر سروده های سیاسی و روحیه ناآرام شعریش و لایق شیرعلی، به خاطر توانایی های ادبی، نوآوری ها و جسارتهای هوشمندانه اش. اما به اعتقاد من، دارا نجات نیز شاعر بزرگی ست. او با چند شعر سپید ثابت کرده است که روحیه ای متفاوت با دیگران دارد؛ می خواهد جور دیگر ببیند و ببیند، به شعر تفکر اعتقاد دارد. او بی گمان در ارتقای شعر سپید تاجیک، تأثیر فراوانی خواهد داشت. به اعتقاد من، او در کسب این موفقیت، بیش از همه مدیون شاعر نواندیش «سهراب سپهری» بوده است. فضای ناب توحیدی و فلسفی شعر او در مقایسه با دیگر همسالانش بسیار عمیق و دلنشین است؛ پاره هایی از شعر اخیر او را ببینید:

... من به امامت کوه اقتدا کردم

و کوه بالهجه آب، آبه خواند

تفکر آب

به شریان شاخه هایم دوید

نسیم تاویل آمد از فراسوها

تا به روشنی گلهای یاسین

مرا غرق کند

و عطر یاسی گلهاش

عطر سنت رسول خدا (ص) را می مانست ...

تنها اشکالی که گاه در زبان سپید دارا نجات رخ می دهد، نثرزدگی و کم بهره بردن از موسیقی درونی واژه هاست. این اشکال در آثار شاعران سپید نسلهای بعد نیز به چشم می خورد.

نسل بعدی - نسل پنجم - متعلق به این شاعران است:

گل رخسار، ضیاء عبدالله، نذری یزدان، کمال نصرالله، جمعه قوت، رحمت نذری، قوت بیگ دولت، محمدعلی عجمی، اسکندر ختلانی، نظام قاسم و ...

شاعران این نسل، شاعرانی پرتلاش و نوگرایند، و در شعر تاجیک، صاحب اعتبار و نام. از میان این جماعت، برای

دو شاعر، حساب جداگان‌های باز کرده‌ام؛ این دو «محمدعلی عجمی» و «نظام قاسم» هستند. در مورد عجمی، این قضاوت، محصول همین یکی دو سال آخر اقامت او در ایران است که با تلاش چشمگیر خود، در همین مدت کوتاه، شعرش را تا اوج کشاند، و گرنه عجمی چند سال پیش، عجمی «دانه حرف» و «سرجوی آب»، شاعر متوسطی بیش نیست! اما عجمی «اندوه سبز» و «بهشت و آدم و گندم» شاعر دیگری است. او اینک سراینده‌نوترین و زیباترین غزل‌های امروز تاجیک است. این چند بیت را ببینید:

میوه‌های کفر سر زرد از درخت دین ما
بت شکن مردی نمی‌آید ز هند و چین ما
در سماع می‌کشان، مستی چنین می‌خواند دوش:
باده‌نوشی اولین شرط است در آیین ما!
نیمه شب دست دعا بر آسمان برداشتیم
پس چرا از خاک بالاتر نرفت آمین ما.
او به مدد حشر و نشر با شاعران:

نوجو و جوان ایرانی، و
با تلاش فراوان خویش،
به این ابیات محکم
و استوار دست یافته
است:

غزلمثنوی‌های گیسویت اما
مرا آشنا باشب راز می‌کرد
که بود او که می‌سوخت هر شب خودش را
سحر زندگی باز آغاز می‌کرد
عجمی در برخی از غزلهایش به حرکت دوبعدی می‌رسد، این در حالی است که بسیاری از شاعران امروز تاجیک، حتی در حال حرکت در یک بعد، مدام بر زمین می‌خورند و افتان و خیزان راه می‌پویند، اما عجمی نگاه بال می‌گشاید. همین مهارت را با اندیشه‌ای عمیق‌تر و معماری زیبایی کمتر، در اشعار نظام قاسم نیز می‌بینیم. با این تفاوت که نظام قاسم در ایران تنها چندروز بیشتر اقامت نداشت! و خوشبختانه در آن سفر با ایشان دیداری داشتم.

او در اشعارش از زیبایی فخیم و
با صلابت و اندیشه‌ای نو سود می‌جوید.
اگرچه متأسفانه
در شعر ایشان هم گاه به شکست
وزنی برمی‌خوریم. عجمی نیز
گاه با همین
مشکل روبه‌روست.
در مورد گل
رخسار - شاعر

